نقد و بررسى روايات نافى حكومت و قيام در عصر غيبت و انتظار

محمدعلى قاسمى

اشاره‌

پژوهش‌ حاضر، به‌ بررسي‌ و نقد رواياتي‌ پرداخته‌ است‌ كه‌ بعضي، از آن‌ها چنين‌ برداشت‌ كرده‌اند كه‌ امامان، وظيفه‌ي‌ شيعيان‌ را در عصر غيبت، انتظار و صبر مي‌دانند و براي‌ قيام‌ها و تلاش‌هاي‌ صورت‌ گرفته‌ براي‌ برپايي‌ حكومت‌ اسلامي، مشروعيّتي‌ معتقد نيستند.

پس‌ از بيان‌ اين‌ ديدگاه، به‌ نقد و بررسي‌ سندي‌ و دَلالي‌ اين‌ احاديث‌ پرداخته‌ شده‌ است‌ تا بستر صدور اين‌ گفتارها از امامان، با فرض‌ قبول‌ سند، روشن‌ گردد و محدوده‌ي‌ معنايي‌ آن‌ها آشكار شود.

افزون‌ بر اين‌ كه‌ با فرض‌ پذيرش‌ سندي‌ و دَلالي‌ اين‌ احاديث، باز هم‌ جايي‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ چنين‌ برداشتي‌ وجود ندارد؛ زيرا، آيات‌ و روايات‌ جهاد و امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر و لزوم‌ پياده‌ شدن‌ احكام‌ الهي‌ در همه‌ي‌ زمان‌ها، ما را به‌ لزوم‌ برپايي‌ حكومت‌ اسلامي‌ تا آن‌ جا كه‌ ممكن‌ است، وا مي‌دارد.

‌مقدمه‌

‌زمين، هيچ‌ گاه‌ از حجّت‌ خدا، خالي‌ نخواهد ماند. اين‌ حجّت‌ و امام، يا به‌ صورت‌ ظاهر و آشكار و يا به‌ صورت‌ بيم‌ناك‌ و مستور خواهد بود!1 عصر امام‌ زمان،عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف، عصري‌ است‌ كه‌ حجّت‌ خدا، غايب‌ از نظر است‌ و شيعيان‌ و پيروان‌ امامان‌ معصوم،عليهمُ السّلام، دست‌رسي‌ به‌ رهبر و پيشواي‌ خويش‌ ندارند و چون‌ خورشيد پشت‌ ابر، از او بهره‌ مي‌گيرند.

‌يكي‌ از مباحث‌ مربوط‌ به‌ اين‌ دوران، تشكيل‌ حكومت‌ اسلامي‌ است. اگرچه‌ پس‌ از انقلاب، مباحث‌ جدّي‌تري‌ در زمينه‌ي‌ حكومت‌ ولايي‌ و تبيين‌ راه‌كارهاي‌ آن‌ صورت‌ پذيرفته‌ است، امّا باز هم‌ كم‌تر به‌ شيوه‌هاي‌ استدلال‌ مخالفان‌ و شبهات‌ آنان‌ درباره‌ي‌ مشروعيّت‌ حكومت‌ اسلامي‌ در عصر غيبت، توجّه‌ شده‌ است.

‌پژوهش‌ حاضر، بر آن‌ است‌ تا با دسته‌بندي‌ مضموني‌ مجموعه‌اي‌ از روايات‌ كه‌ هر گونه‌ قيام‌ و حكومت‌ را در عصر غيبت‌ و انتظار، نفي‌ مي‌كند، نقدي‌ قابل‌ اطمينان‌ در اين‌ زمينه‌ ارائه‌ دهد تا در سايه‌ي‌ ادلّه‌ي‌ ديگر، تصويري‌ صحيح‌ درباره‌ي‌ حكومت‌ و چگونگي‌ برخورد مردمان‌ و شيعيان‌ با دولت‌ و حكومت، ارائه‌ شود.

دسته‌ي‌ يكم‌: نفي‌ مطلق‌

‌گروهي‌ از روايات، به‌ صورت‌ مطلق‌ و عام، هر نوع‌ قيام‌ و برافراشتن‌ پرچمي‌ را قبل‌ از ظهور حضرت‌ مهدي،عليه‌السّلام، محكوم‌ مي‌كند.

‌در حديث‌ صحيح، ابو‌بصير از امام‌ صادق،‌عليه‌السّلام، نقل‌ مي‌كند كه‌ آن‌ حضرت‌ فرمودند: <هر پرچمي‌ كه‌ قبل‌ از قيام‌ قائم‌ برافراشته‌ شود، صاحب‌ آن، طاغوت‌ است‌ كه‌ غير خدا را پرستش‌ مي‌كند.>2

‌نظير اين‌ حديث‌ را نيز مالك‌ ابن‌ اعين‌ از امام‌ باقر،عليه‌السّلام، روايت‌ كرده‌ است. آن‌ حضرت‌ فرمودند: <هر پرچمي‌ كه‌ قبل‌ از پرچم‌ حضرت‌ قائم،عليه‌السّلام، برافراشته‌ شود، صاحب‌ آن، طاغوت‌ است.>3

‌در نظر معتقدان‌ به‌ تعطيل‌ و نفي‌ مشروعيّت‌ حكومت‌ در عصر غيبت، اين‌ دو حديث‌ و مانند آن، از جهت‌ سندي، قابل‌ مناقشه‌ و اشكال‌ نيست. بنابراين، به‌ عنوان‌ دليلي‌ محكم‌ براي‌ اثبات‌ حرمت‌ قيام‌ قبل‌ از ظهور، مورد توجّه‌ قرار گرفته‌ است.4

‌به‌ اعتقاد آنان، اين‌ گونه‌ روايات، با عباراتي‌ صريح، مي‌گويند هر قيام‌ كننده‌اي‌ قبل‌ از ظهور معصوم، طاغوت‌ است‌ و به‌ فرموده‌ي‌ قرآن‌ (فاجتنبوا الطاغوت)5 بايد از او دوري‌ كرد.

نقد و بررسي‌

بعضي‌ از روايات داراي‌ اين‌ مضمون، همانند روايت‌ مالك‌ بن‌ اعين، از جهت‌ سندي، به‌ دليل‌ وجود حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ حمزه، مخدوش‌ است‌ و استفاده‌ از آن‌ها درست‌ نيست،6 ولي‌ از آن‌ جايي‌ كه‌ برخي‌ از احاديث‌ اين‌ گروه، همانند روايت‌ ابي‌بصير، از نظر سندي‌ صحيح‌ است، بنابراين‌ جايي‌ براي‌ مناقشه‌ي‌ سندي‌ در اين‌ روايات‌ نيست.

نقد دَلالي‌

‌الف) دعوت‌ به‌ خويشتن‌ كه‌ غير شرعي‌ و محكوم‌ به‌ بطلان‌ است.

‌ب) دعوت‌ براي‌ درهم‌ شكستن‌ باطل‌ و به‌ دست‌ گرفتن‌ اداره‌ي‌ كشور و واگذاري‌ آن‌ به‌ كساني‌ كه‌ در حقيقت، حق‌ حكومت‌ از آنان‌ است.

‌در اين‌ روايات، پرچم‌هايي‌ كه‌ به‌ خاطر دعوت‌ به‌ خويشتن‌ بر افراشته‌ شود، محكوم‌ به‌ بطلان‌ و غير قابل‌ اطاعت‌ است. اين‌ها، قيام‌هايي‌ است‌ كه‌ در مقابل‌ حضرت‌ قائم،عليه‌السّلام، واقع‌ شده‌ است‌ و رهبر چنين‌ قيام‌هايي، طاغوت‌ است، ولي‌ پرچم‌هايي‌ كه‌ در مسير و جهت‌ اهداف‌ او باشند، مورد انكار قرار نگرفته‌اند.

‌شاهد اين‌ گفتار، آن‌ است‌ كه‌ به‌ كسي‌ طاغوت‌ مي‌گويند كه‌ در مقابل‌ خداوند متعال‌ مورد پرستش‌ قرار گيرد. بنابراين، اگر شخصي‌ دعوت‌ به‌ خويشتن‌ كند و از مردم‌ بخواهد كه‌ او را اطاعت‌ كنند، طاغوت‌ است و اگر دعوت‌ به‌ حق‌ و مسير الهي‌ كند، طاغوت‌ نخواهد بود.7

‌نقد ديگر بر اين‌ شبهه،‌ برگرفته‌ شده‌ از روايات‌‌است‌ كه‌ در مقابل‌ چنين‌ مضموني‌ كه‌ همه‌ي‌ قيامها تا زمان‌ ظهور باطل‌ است، از سوي‌ امامان‌ معصوم،عليهم‌السّلام، قيام‌هايي‌ مانند قيام‌ زيد، مورد تمجيد و تعريف‌ قرار گرفته‌ است.

‌قيام‌ زيد از آن‌ جايي‌ كه‌ دعوت‌ به‌ حق‌ بود، در روايت‌ <عيص‌ بن‌ قاسم> مورد تقديس‌ و تأييد امام‌ قرار گرفته‌ است. اين‌ تأييد و تقديس، نشانه‌ي‌ اين‌ است‌ كه‌ اين‌ روايات، مطلق‌ قيام‌ها را نفي‌ نمي‌كند، بلكه‌ هماهنگي‌ و جمع‌ عرفي‌ بين‌ آن‌ها ما را به‌ اين‌ نكته‌ رهنمون‌ مي‌شود كه‌ اين‌ روايات، با وجود واژه‌ي‌ <طاغوت> در صدد نفي‌ قيام‌هايي‌ است‌ كه‌ رهبران‌ آن‌ها، دعوت‌ به‌ خويشتن‌ مي‌كنند، و شامل‌ قيام‌هايي‌ كه‌ به‌ سوي‌ حق‌ و حقيقت‌ فرا مي‌خوانند، نمي‌شود.8

‌از ديگر قيام‌هايي‌ كه‌ مورد تأييد ائمه، عليهم‌السّلام، قرار گرفته‌ است، مي‌توان‌ از <قيام‌ يماني> نام‌ برد، كه‌ ضمن‌ تأييد وي‌ از سوي‌ امام،عليه‌السّلام، چنين‌ تعليل‌ آورده‌ مي‌شود كه‌ <يماني، مردم‌ را به‌ حق‌ و راه‌ راست‌ دعوت‌ مي‌كند، بنابراين‌ بايد ياريش‌ كرد.>9

‌نكته‌ شايان‌ توجّه‌ در گفتار امام‌ باقر،عليه‌السّلام، اين‌ است‌ كه‌ مي‌فرمايند: <پرچم‌ يماني، پرچم‌ هدايت‌ است.> اين‌ عبارت، تفسيري‌ است‌ براي‌ رواياتي‌ كه‌ به‌ صورت‌ مطلق، برافراشته‌ شدن‌ هر پرچمي‌ را قبل‌ از ظهور، باطل‌ معرّفي‌ مي‌كرد. در علم‌ اصول، اين‌ را <حمل‌ مطلق‌ بر مقيد> مي‌نامند.

‌افزون‌ برآن‌چه‌ گذشت، روايات‌ بسياري، بر فعّاليّت‌ برخي‌ از قيام‌هاي‌ قبل‌ از ظهور حضرت‌ حجت،عليه‌السّلام، دلالت‌ مي‌كند.10 در سنن‌ ابن‌ ماجه‌ آمده‌ است‌ كه‌ پيامبر،‌صلّي‌اللّهُ‌عليه‌وآله‌وسلّم، فرمودند: <مردمي‌ از مشرق‌ زمين‌ قيام‌ مي‌كنند و زمينه‌ را براي‌ حكومت‌ حضرت‌ مهدي،عليه‌السّلام، فراهم‌ مي‌سازند.>11 نيز رواياتي‌ درباره‌ي‌ اهل‌ قم‌ و قيام‌ آنان‌ رسيده‌ است.12

‌حضرت‌ امام،قدّس‌ سرّه، به‌ عنوان‌ پياده‌ كننده‌ي‌ انديشه‌ي‌ حكومت‌ اسلامي‌ در عمل‌ و علم، در جواب‌ اين‌ روايات‌ چنين‌ مي‌فرمايد:

<‌عَلَم‌ قيامي‌ كه‌ در روايات، باطل‌ اِعلام‌ شده‌ است، عَلَم‌ قيام‌ به‌ نام‌ حضرت‌ مهدي‌ است، نه‌ هر قيامي،... (بلكه) قيام‌ زيد و امثال‌ آن، در روايات، كاملاً تأييد شده‌ است.>13

‌با صرف‌ نظر از نكته‌هاي‌ بيان‌ شده، و به‌ فرض‌ پذيرش‌ آن‌ها، باز هم‌ مدّعاي‌ آنان‌ ثابت‌ نمي‌شود؛ زيرا، اطلاق‌ رواياتِ وجوب‌ جهاد و امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر، با اطلاق‌ مورد بحث، تعارض‌ مي‌كند و دليلي‌ بر تقدّم‌ اطلاق‌ روايات‌ نافي‌ قيام‌ بر آن‌ روايات‌ جهاد نيست.14

دسته‌ي‌ دوم‌: خبر دادن‌ از شكست‌ قيام‌ها

‌روايات‌ بسياري‌ آمده‌ است‌ كه‌ مفاد آن‌ها خبر از شكست‌ همه‌ي‌ قيام‌هايي‌ مي‌دهد كه‌ قبل‌ از ظهور حضرت‌ صاحب،‌عليه‌السّلام، به‌ وقوع‌ مي‌پيوندند. پيش‌ از تبيين‌ و تحليل‌ برداشت‌هايي‌ كه‌ از آن‌ها صورت‌ گرفته‌ است، متن‌ برخي‌ از آن‌ها را متذكّر مي‌شويم:

‌حماد بن‌ عيسي، به‌ صورت‌ مرفوع‌ (حذف‌ راوي‌ حديث) از علي‌ بن‌ الحسين‌ (امام‌ سجاد،‌عليه‌السّلام، روايت‌ كرده‌ است‌ كه‌ آن‌ حضرت‌ فرمودند:

<‌به‌ خدا سوگند! هيچ‌ يك‌ از ما (اهل‌ بيت) قبل‌ از قيام‌ قائم، خروج‌ نمي‌كند، مگر اين‌ كه‌ مَثَل‌ او مانند جوجه‌اي‌ است‌ كه‌ قبل‌ از محكم‌ شدن‌ بال‌هايش، از آشيانه‌ پرواز كرده‌ باشد، در نتيجه، كودكان‌ او را گرفته‌ و با او به‌ بازي‌ مي‌پردازند.>15

با كمي‌ تفاوت، از موكّل‌ بن‌ هارون، در مقدمه‌ي‌ صحيفه‌ سجاديه، از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، نقل‌ شده‌ است‌ كه‌ حضرت‌ فرمودند:

<هيچ‌ يك‌ از ما اهل‌ بيت، تا روز قيام‌ قائم، براي‌ جلوگيري‌ از ستمي‌ و بپا داشتن‌ حقّي، قيام‌ نمي‌كند، مگر اين‌ كه‌ بلا و آفتي‌ به‌ او مي‌رسد و قيام‌ او بر اندوه‌ ما و شيعيان‌ ما مي‌افزايد.>16

‌نيز در حديث‌ ابي‌ جارود از امام‌ باقر،عليه‌السّلام، با عبارتي‌ متفاوت‌ و كنايه‌اي، همين‌ مضمون‌ گوشزد مي‌شود:

<‌هيچ‌ يك‌ از ما اهل‌ بيت‌ نيست‌ كه‌ ناروايي‌ را دفع‌ و مردم‌ را به‌ سوي‌ حق‌ بخواند، مگر اين‌ كه‌ مصيبت‌ها و بلاها، او را به‌ زانو در مي‌آورد، تا اين‌ كه‌ گروهي‌ كه‌ در جنگ‌ بدر شاهد بودند، قيام‌ كنند، گروهي‌ كه‌ كشته‌هايشان، دفن، و مجروحانشان، مداوا نمي‌شوند. پرسيدم: <منظور از اين‌ گروه‌ چه‌ كساني‌ هستند؟>. فرمود: <فرشتگان.>17

‌گفته‌ شده‌ است، با توجّه‌ به‌ اين‌ كه‌ اين‌ روايات، هر نوع‌ تلاش‌ و قيام‌ را محكوم‌ به‌ شكست‌ معرّفي‌ مي‌كنند. بنابراين، انجام‌ دادن‌ چنين‌ عملي، لغو و بيهوده‌ است و در نتيجه، هيچ‌ گونه‌ اقدام‌ عملي، منطقي‌ و مشروع‌ نخواهد بود، بلكه‌ بر اندوه‌ امامان‌ و شيعيان‌ ايشان‌ مي‌افزايد.

نقد و بررسي‌

‌در ميان‌ اين‌ روايات، حديث‌ صحيح‌ و بدون‌ اشكال‌ سندي، يافت‌ نمي‌شود. روايت‌ حماد بن‌ عيسي، مرفوعه‌ است‌ و زنجيره‌ي‌ سند آن‌ قطع‌ شده‌ است، مگر اين‌ كه‌ حمادبن‌ عيسي‌ را از اصحاب‌ اجماع‌ بدانيم‌ و از آن‌ جايي‌ كه‌ سند ايشان، صحيح‌ است، مرسل‌هاي‌ وي‌ را مسند تلقي‌ كنيم.18

‌در حديث‌ ديگري‌ كه‌ ابي‌ جارود آن‌ را نقل‌ كرده‌ است، مي‌توان‌ اين‌ گونه‌ خدشه‌ كرد كه‌ وي، زيدي‌ مذهب‌ بوده‌ است‌ و دليلي‌ بر عدول‌ وي‌ به‌ سوي‌ مذهب‌ حق‌ وجود ندارد.19

‌در دلالت‌ اين‌ احاديث‌ نيز اشكالاتي‌ شده‌ است. برخي‌ گفته‌اند، آن‌ چه‌ از اين‌ روايات‌ استفاده‌ مي‌شود، اين‌ است‌ كه‌ امام،‌عليه‌السّلام، در صدد بيان‌ جواز يا عدم‌ جواز قيام‌ نيست، بلكه‌ يك‌ خبر غيبي‌ را بيان‌ مي‌كند كه‌ اگر كسي‌ از ما اهل‌ بيت، قبل‌ از قيام‌ قائم،عليه‌السّلام، قيام‌ كند، پيروز نمي‌شود، اگرچه‌ ممكن‌ است‌ آثار مهمّي‌ بر آن‌ مترتّب‌ گردد؛ زيرا، اگر منظور حضرت، تخطئه‌ي‌ هر گونه‌ قيام‌ قبل‌ از خروج‌ حضرت‌ مهدي،‌عليه‌السّلام، باشد، قيام‌ پدرش‌ امام‌ حسين،عليه‌السّلام، نيز مورد تخطئه‌ قرار خواهد گرفت.

‌در رويكردي‌ ديگر، با بررسي‌ تاريخي، مي‌يابيم‌ كه‌ برخي‌ از شيعيان، در پاره‌اي‌ از مقاطع، خواهان‌ قيام‌ امام‌ معصوم،عليه‌السّلام، بوده‌اند.

‌از سوي‌ ديگر، با برداشت‌ از نويدهاي‌ پيروزي‌ شيعيان‌ برخودكامگان، برخي‌ از آنان، اقدام‌ به‌ قيام‌هايي‌ بدون‌ پشتوانه‌ و متأثّر از احساسات، مي‌كردند.

‌بنابراين، اين‌گونه‌ روايات‌ براي‌ ايجاد ميانه‌روي‌ و تعديل‌ روحيّه‌ي‌ آنان، بيان‌ شده‌ است؛ چه‌ اين‌ كه‌ ممكن‌ است‌ واژه‌ي‌ <منّا> در گفتار امام، نشانه‌ي‌ اين‌ باشد كه‌ اگر در اين‌ شرايط، امامان دست‌ به‌ قيام‌ بزنند، پيروز نخواهند شد.

‌شاهد اين‌ برداشت، روايتي‌ از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، است. حضرت، در پاسخ‌ فردي‌ كه‌ مي‌پرسد: <چرا قيام‌ نمي‌كنيد؟>، مي‌فرمايد: <اگر به‌ تعداد اين‌ هفده راس گوسفند، ياور مي‌داشتم، قيام‌ مي‌كردم.>20

در اين‌ بيان، امام،عليه‌السّلام، علّت‌ امتناع‌ خود را از قيام، نداشتن‌ ياوران‌ حقيقي‌ و لازم‌ براي‌ چنين‌ امري‌ معرّفي‌ مي‌كند كه‌ معنايش، اين‌ است‌ كه‌ اگر امام،عليه‌السّلام، ياوراني‌ براي‌ قيام‌ مي‌داشتند و شرايط‌ آن‌ مهيّا بود، اين‌ عمل‌ را انجام‌ مي‌دادند.

‌علاوه‌ بر اين، اطمينان‌ به‌ عدم‌ موفّقيّت‌ و پيروزي‌ در مبارزه، شبهه‌اي‌ نيست‌ كه‌ منحصر به‌ زمان‌ غيبت‌ باشد، بلكه‌ اگر در زمان‌ حضور نيز چنين‌ امري‌ مطرح‌ باشد و تحقّق‌ خارجي‌ آن‌ مشكوك‌ باشد، حكم‌ آن‌ با زمان‌ غيبت، مشترك‌ است. خلاصه‌ اين‌ كه‌ ما، ماءمور به‌ وظيفه‌ هستيم‌ و در صورت‌ احراز لغويّت‌ و بيهوده‌ بودن‌ قيام، حكم‌ آن، همانند امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر است.21

دسته‌ي‌ سوم‌: روايات‌ انتظار

‌در دسته‌ي‌ سوم، به‌ رواياتي‌ استناد مي‌شود كه‌ به‌ انتظار فرج‌ و ملازمت‌ خانه‌ و منتظر و مترصد وقوع‌ علائم‌ ظهور، امر مي‌كند، و شيعيان‌ را از شركت‌ در هر قيام‌ و مبارزه‌اي‌ قبل‌ از تحقّق‌ نشانه‌هاي‌ ظهور، منع‌ مي‌كند. امام‌ صادق،عليه‌السّلام، به‌ سدير مي‌فرمايد:

<‌اي‌ سدير! در خانه‌ات‌ بنشين‌ و مراقب‌ زندگي‌ات‌ باش‌ و مادامي‌ كه‌ شب‌ و روز آرام‌ است، آرام‌ گير. پس‌ هنگامي‌ كه‌ به‌ تو خبر رسيد كه‌ سفياني‌ خروج‌ كرده‌ است، حركت‌ كن‌ و اگر شده‌ با پاي‌ پياده‌ به‌ سوي‌ ما بيا.>22

‌در روايت‌ جابر از امام‌ باقر،عليه‌السّلام، حضرت، كساني‌ را كه‌ در زمان‌ غيبت‌ بر ولايت‌ امامان‌ ثابت‌ قدم‌ باشند، مدح‌ مي‌كند و وظيفه‌ي‌ مؤ‌منان‌ را در عصر غيبت، <حفظ‌ اللسان‌ و لزوم‌ البيت> معرّفي‌ مي‌كند.

‌در نقل‌ ابي‌ بصير از امام‌ صادق،عليه‌السّلام، وظيفه‌ي‌ مؤ‌منان‌ در زمان‌ غيبت، چنين‌ معرّفي‌ مي‌شود:

<فاًذا كان‌ ذالك، فالزِموا‌ احلاس‌ بيوتكم‌ حتّي‌ يظهر الطاهر بن‌ الطاهر المطهّر ذوالغيبه‌ الشديد الطريد.>23

‌در حديث‌ حسين‌ بن‌ خالد از امام‌ رضا،عليه‌السّلام، حضرت‌ فرمان‌ مي‌دهد تا آسمان‌ و زمين‌ آرام‌ است، آرام‌ گيريد و تا زماني‌ كه‌ زمين‌ از درهم‌ كشيدن‌ لشكريان، و آسمان‌ از نداي‌ آسماني‌ آرام‌ است، شما نيز كاري‌ انجام‌ ندهيد و قيامي‌ نكنيد.24

‌به‌ اين‌ روايات، چنين‌ استدلال‌ مي‌شود كه‌ در اين‌ احاديث، راه‌ و روشي‌ براي‌ همه‌ي‌ شيعيان‌ ترسيم‌ و ارائه‌ شده‌ است‌ كه‌ تا قبل‌ از ظهور علائم‌ قيام‌ حضرت‌ مهدي، بايد سكوت‌ كنند و از قيام‌ و مبارزه‌ خودداري‌ ورزند.

نقد سندي‌

‌در سند روايت‌ سدير، فردي‌ با نام‌ <عثمان‌ بن‌ عيسي> وجود دارد. وي‌ را در كتاب‌هاي‌ رجالي، چنين‌ معرفي‌ مي‌كنند.

‌وي، از بزرگان‌ واقفه‌ بوده‌ است‌ كه‌ پس‌ از شهادت‌ موسي‌ بن‌ جعفر،عليه‌السّلام، در امامت‌ ايشان‌ متوقّف‌ شد و امامت‌ علي‌ بن‌ موسي‌ الرضا،عليه‌السّلام، را نپذيرفت‌ و اموالي‌ را كه‌ به‌ عنوان‌ وكيل‌ در اختيار داشت، به‌ امام‌ رضا،عليه‌السّلام، نپرداخت.25

‌آقاي‌ خويي‌ در كتاب‌<معجم‌ رجال‌ الحديث>، پس‌ از بحث‌ و نقل‌ ديدگاه‌هايي‌ درباره‌ي‌ وي، چنين‌ نتيجه‌گيري‌ مي‌كند:

‌هيچ‌ شكي‌ نيست‌ كه‌ عثمان‌ بن‌ عيسي، فردي‌ منحرف‌ از حق‌ و معارض‌ با حضرت‌ رضا،عليه‌السّلام، بوده‌ است‌ و به‌ امامت‌ آن‌ حضرت‌ اعتراف‌ نكرده‌ و اموال‌ امام‌ را نپرداخته‌ است. توبه‌ و برگرداندن‌ اموال‌ از سوي‌ وي‌ نيز ثابت‌ نشده‌ است.26

‌اگرچه‌ برخي‌ از احاديث، او را توثيق‌ كرده‌اند، ولي‌ اين‌ وجوه‌ ذكر شده‌ در زندگي‌ وي، مي‌تواند سبب‌ تزلزل‌ احاديث‌اش‌ گردد.

‌روايت‌ <حسين‌ بن‌ خالد> نيز داراي‌ مناقشات‌ سندي‌ بسياري‌ است؛‌ چه‌ اين‌ كه‌ <حسين‌ بن‌ خالد>، مشترك‌ ميان‌ دو فرد است‌ كه‌ يكي‌ ثقه‌ و ديگري‌ غير ثقه‌ است27 و اگر منظور از <حسين‌ بن‌ خالد>، <ابوالعلاء> يا <صيرفي> باشد، هيچ‌ كدام‌ از آن‌ دو توثيق‌ نشده‌اند.28‌نيز در اين‌ حديث‌ <احمدبن‌ علي>، شناخته‌ شده‌ نيست.29

با توجّه‌ به‌ نكاتي‌ كه‌ تا كنون‌ در سند اين‌ احاديث‌ بيان‌ شد، راه‌ استدلال‌ به‌ اين‌ روايات‌ براي‌ تصميم‌گيري‌ در امر مهمّي‌ مانند وظيفه‌ي‌ مؤ‌منان‌ در عصر غيبت، بسته‌ شده‌ است. با صرف‌ نظر از جهات‌ سندي‌ به‌ نقدِ دلالتِ اين‌ دسته‌ از احاديث‌ مي‌پردازيم.

نقد و بررسي‌ مضموني‌ احاديث‌

‌براي‌ به‌ دست‌ آوردن‌ چنين‌ انديشه‌اي‌ از اين‌ گروه‌ روايات، بايد الغاي‌ خصوصيّت‌ از مخاطب‌ شود؛ يعني، بدانيم‌ كه‌ فرد مورد خطاب‌ روايت، خصوصيّت‌ نداشته‌ است‌ و دخالتي‌ در صدور روايت‌ نداشته‌ است، ولي‌ چنين‌ علمي‌ در اين‌ مورد نداريم،30 بلكه‌ شواهدي‌ وجود دارد كه‌ امام،عليه‌السّلام، اين‌ روايت‌ را به‌ سبب‌ وجود مخاطبي‌ همچون‌ سدير فرموده‌اند. ما، تنها به‌ گوشه‌اي‌ از اين‌ شواهد اشاره‌ مي‌كنيم:

1- وقتي‌ نام‌ سدير و چگونگي‌ شخصيت‌ وي‌ نزد امام‌ صادق،عليه‌السّلام، مطرح‌ شد، حضرت‌ فرمودند: <سدير، پيچيده‌ شده‌ به‌ هر رنگي‌ است> گويا منظور امام،عليه‌السّلام، اين‌ است‌ كه‌ سدير، از نظر فكر و دقّت، فردي‌ احساسي‌ است‌ و بر يك‌ روش‌ محكم، استوار و پا برجا نيست31. بنابراين، ممكن‌ است‌ حضرت‌ براي‌ جلوگيري‌ از اقدامات‌ احساسي‌ سدير، اين‌ عبارت‌ را به‌ وي‌ فرموده‌ باشند.

‌براي‌ پي‌ بردن‌ به‌ شخصيّت‌ فردي‌ سدير، روايت‌ ديگري‌ را كه‌ بيش‌تر حدود ادراك‌ وي‌ را نشان‌ مي‌دهد، يادآور مي‌شويم. در اين‌ نقل، سدير مي‌گويد:

<‌خدمت‌ امام‌ صادق،عليه‌السّلام، رسيدم‌ و به‌ حضرت‌ عرض‌ كردم: <به‌ خدا سوگند! نشستن‌ براي‌ شما سزاوار نيست.>. حضرت‌ فرمود: <چرا اي‌ سدير؟>. عرض‌ كردم: <به‌ سبب‌ اطرافيان‌ و پيروان‌ و ياوراني‌ كه‌ داريد. به‌ خدا سوگند! اگر اميرالمؤ‌منين،عليه‌السّلام، به‌ اندازه‌ي‌ شما ياور داشت، دو قبيله‌ي‌ تيم‌ وعدي‌ (قبيله‌ي‌ ابوبكر و عمر) به‌ خلافت‌ وي‌ طمع‌ نمي‌ورزيدند.>. حضرت‌ فرمودند: <تعداد آنان‌ چه‌قدر است؟>. گفتم: <صد هزار.>. حضرت‌ فرمودند: <صد هزار؟!>. گفتم: <بلي‌ و بلكه‌ دويست‌ هزار.>. حضرت‌ فرمودند: <دويست‌ هزار نفر؟!>. گفتم: <بلي‌ و بلكه‌ نصف‌ دنيا.>.

‌حضرت‌ سكوت‌ فرمودند تا اين‌ كه‌ همراه‌ امام،عليه‌السّلام، به‌ مكاني‌ نزديك‌ مدينه‌ رفتيم. در آن‌ جا پسر بچه‌اي‌ چند بزغاله‌ را مي‌چرانيد. حضرت‌ نگاهي‌ كردند و فرمودند: <لوكان‌ لي شيعه‌ بعدد هذه‌ الجداء ما وسعني القعود؛ اگر من، به‌ اندازه‌ي‌ اين‌ بزغاله‌ها، شيعه‌ داشتم، سكوت‌ و نشستن‌ برايم‌ جايز نبود.>.

‌سدير مي‌گويد: <از مركّب‌ پياده‌ شديم‌ و نماز خوانديم. پس‌ از نماز، بزغاله‌ها را شمردم. تعداد آن‌ها هفده‌ راس‌ بود.>32

‌با بيان‌ اين‌ حديث‌ طولاني، تصوير نسبتاً كاملي‌ از وضعيّت‌ و شرايط‌ زمان‌ و فهم‌ و ادراك‌ سدير، ارائه‌ شد.

‌برداشت‌ قابل‌ اطمينان‌تري‌ از روايت‌ معلي‌ بن‌ خنيس، استفاده‌ مي‌شود. او مي‌گويد:

<نامه‌ي‌ سدير و عدّه‌اي‌ را خدمت‌ امام‌ صادق،عليه‌السّلام، بردم. در آن‌ نامه، نوشته‌ شده‌ بود كه‌ <ما پيش‌بيني‌ مي‌كنيم‌ كه‌ خلافت‌ به‌ شما منتقل‌ شود. نظر شما چيست؟>. حضرت‌ فرمودند: <اوه! اوه! من، امام‌ اينان‌ نيستم. آيا نمي‌دانند كه‌ سفياني‌ بايد كشته‌ شود؟>.33

‌در اين‌ گفتار، امام‌ مي‌فرمايد: <من، امام‌ اينان‌ نيستم> و با واژه‌ي‌ <سياه‌ جامگان> واقعيّت‌ ابومسلم‌ و پيروان‌ وي‌ را معرّفي‌ مي‌كنند؛ زيرا، ابومسلم، با اين‌ ادّعا كه‌ مي‌خواهد حكومت‌ را به‌ جايگاه‌ خويش‌ بازگرداند، قيام‌ كرد، ولي‌ هدف‌ واقعي‌ او چنين‌ نبود، بلكه‌ اين، حربه‌ و شگردي‌ براي‌ كمك‌ گرفتن‌ از شيعيان‌ در مقابل‌ دشمنانش‌ بود.‌ممكن‌ است‌ منظور امام، اين‌ باشد كه‌ من، امامي‌ كه‌ شرايط‌ قيام‌ و پيروزي‌ و در اختيار گرفتن‌ منصب‌ حكومت، براي‌اش‌ مهيّا باشد، نيستم.

در نتيجه، پس‌ از بيان‌ اين‌ شواهد از زندگي‌ و شخصيّت‌ سدير و كساني‌ كه‌ خواهان‌ قيام، امامان‌ بودند34، نمي‌توانيم‌ از خطابي‌ كه‌ به‌ سدير ايراد شده‌ و او را ملزم‌ مي‌كند در خانه‌ بنشيند، خصوصيّتِ مورد را الغا كنيم‌ و بگوييم، وظيفه‌ي‌ همه، حتّي‌ در عصر غيبت، سكوت‌ و نشستن‌ در خانه‌ است. بنابراين، اين‌ حديث، در زمان‌ خاص، نسبت‌ به‌ فردي‌ خاص‌ و آن‌ هم‌ نسبت‌ به‌ قيام‌هاي‌ خاصّي‌ كه‌ بي‌اثر است، بيان‌ شده‌ است، بلكه‌ ممكن‌ است‌ در اين‌ حديث‌ و مانند آن، عنوان‌ مهدويّت‌ نهفته‌ باشد. بنابراين، به‌ اين‌ دليل، امام، آن‌ را مذموم‌ مي‌شمارد.35

‌افزون‌ بر آن‌ چه‌ گذشت، اين‌ احاديث، در بستر خاصّي‌ از زمان‌ صادر شده‌ است؛ زيرا، از سويي‌ پيروان‌ امامان، همواره، در انتظار قيام‌ و نهضت‌ مهدي‌ موعود و قائم‌ آل‌ محمد بودند؛ چه‌ اين‌ كه‌ روايات‌ فراواني‌ از پيامبر،صلّي‌اللّهُ عليه‌وآله‌وسلّم، و امامان‌ معصوم،عليهم‌السّلام، شنيده‌ بودند‌ و از سوي‌ ديگر، در همين‌ زمان‌ و چنين‌ اوضاعي، برخي‌ از سادات‌ علوي، از موقعيّت‌ استفاده‌ كردند و به‌ عنوان‌ <مهدي‌ موعود> و به‌ هدف‌ سرنگون‌ كردن‌ حكومت‌هاي‌ طاغوت، دست‌ به‌ قيام‌‌زدند، امّا پس‌ از چندي‌ با شكست‌ مواجه‌ شدند.

‌احاديث‌ مذكور، در چنين‌ اوضاع‌ و شرايطي‌ صادر گشته‌ است. امام‌ مي‌خواهند بفرمايند: شخصي‌ كه‌ اكنون‌ قيام‌ كرده‌ است، مهدي‌ موعود مذكور در روايات‌ نيست. بنابراين، احاديث‌ مي‌خواهد به‌ گونه‌اي‌ جلوي‌ سوء استفاده‌ برخي‌ از سادات‌ علوي‌ را بگيرد. در نتيجه، اين‌ احاديث، هرگز در صدد جلوگيري‌ از انجام‌ دادن‌ وظايفي‌ مانند؛ جهاد، دفاع‌ از اسلام‌ و مسلمانان، امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر، و... نيست.36

دسته‌ي‌ چهارم‌ - جلوگيري‌ از عجله‌ در قيام‌

‌در كتب‌ روايي، به‌ رواياتي‌ فراوان‌ بر مي‌خوريم‌ كه‌ داشتن‌ نيّت‌ جهاد را كافي‌ مي‌دانند و به‌ شيعيان‌ امر مي‌كنند كه‌ بايد منتظر امام‌ زمان،عليه‌السّلام، باشند و نبايد جلوتر از امام‌ خويش‌ حركت‌ كنند و دست‌ به‌ مبارزه‌ بزنند. مؤ‌من‌ بايد خود را در بندِ اراده‌ و خواست‌ خدا قرار دهد و در صدد شكستن‌ قدرتي‌ كه‌ هنوز عمرش‌ پايان‌ نيافته، بر نيايد.

‌ابي‌ مرهف‌ از امام‌ باقر،عليه‌السّلام، نقل‌ مي‌كند كه‌ حضرت‌ فرمودند:

<گرد و غبار، به‌ زيان‌ كسي‌ است‌ كه‌ آن‌ را بر مي‌انگيزد؛ اسب‌هاي‌ چموش‌ و مغرور، هلاك‌ مي‌شوند.>. عرض‌ كردم: <فدايت‌ شوم! اسب‌هاي‌ چموش‌ و مغرور چه‌ كساني‌ هستند؟>. فرمودند: <كساني‌ كه‌ عجله‌ مي‌كنند.>.37

فضل‌ بن‌ سليمان‌ كاتب‌ نيز مي‌گويد:

<... امام‌ صادق،عليه‌السّلام، فرمودند: <اي‌ فضل! خداوند عزّوجلّ براي‌ عجله‌ بندگان، كارها را جلو نخواهد انداخت. همانا از جا كندن‌ كوه، آسان‌تر از كنار زدن‌ پادشاهي‌ است‌ كه‌ هنوز مدّت‌ آن‌ به‌ پايان‌ نرسيده‌ است...>. عرض‌ كردم: <فدايت‌ شوم! پس‌ نشانه‌ي‌ بين‌ ما و شما (براي‌ قيام) چيست؟> فرمودند: <پيوسته، همين‌ گونه‌ خواهد بود تا سفياني‌ خروج‌ كند. بنابراين، هنگامي‌ كه‌ سفياني‌ خروج‌ كرد، به‌ سوي‌ ما حركت‌ كنيد.>.

امام،عليه‌السّلام، اين‌ سخن‌ را سه‌ مرتبه‌ تكرار فرمودند و اين، از نشانه‌هاي‌ حتمي‌ خواهد بود.38

‌از ديدگاه‌ انديشه‌ي‌ نفي‌ قيام، پيشوايان‌ دين، در اين‌ روايات، اين‌ نكته‌ را مورد تأكيد قرار مي‌دهند كه‌ عجله‌ كردن‌ و قيام‌ قبل‌ از موعد، مورد رضايت‌ خداوند و امامان‌ نيست‌ و راه‌ به‌ جايي‌ نمي‌برد. بنابراين، تا نمايان‌ شدن‌ نشانه‌هاي‌ ظهور و قيام‌ حضرت‌ مهدي،عليه‌السّلام، همه، ماءمور به‌ صبر هستند. در نتيجه، قيام‌ و مبارزه‌ براي‌ تشكيل‌ حكومت‌ و به‌ دست‌ گرفتن‌ تدبير امور سياسي‌ دولت، مشروع‌ نخواهد بود.

نقد و بررسي‌

‌در بررسي‌ سندي‌ حديث‌ ابي‌ مرهف‌ و فضل‌ بن‌ سليمان، به‌ اين‌ نتيجه‌ مي‌رسيم‌ كه‌ اين‌ دو، مجهول‌ الحال‌ هستند. بنابراين، اين‌ احاديث‌ نمي‌توانند معتبر و قابل‌ اطمينان‌ باشند.39

‌با صرف‌ نظر از سند، دلالتي‌ نيز بر مدّعاي‌ انديشه‌ي‌ نفي‌ مشروعيّت‌ حكومت‌ ندارد؛ زيرا در بيش‌تر اين‌ گونه‌ احاديث، ويژه‌ در حديث‌ نخست، عجله‌ كردن‌ قبل‌ از موعد و قيام‌ در مواردي‌ كه‌ شرايط‌ زمان‌ مهيّا نيست، مورد نهي‌ قرار گرفته‌ است، ولي‌ اگر زمينه‌هاي‌ قيام‌ و تشكيل‌ حكومت‌ فراهم‌ باشد، آيا باز هم‌ مبارزه‌ و قيام، همان‌ حكم‌ را دارد؟ اين‌ احاديث، در اين‌ مورد ساكت‌ است‌ و در صدد بيان‌ چنين‌ حكمي‌ نيست‌ و ممكن‌ است‌ اين‌ احاديث‌ در مقام‌ تقيّه‌ صادر شده‌ باشند.

‌علاوه‌ بر اين‌ كه‌ خطاب‌ امام‌ به‌ ابي‌ مرهف، ممكن‌ است‌ در مقام‌ دلداري‌ وي‌ كه‌ به‌ خاطر تعقيب‌ شدن‌اش‌ از سوي‌ ماءموران‌ در حالت‌ ترس‌ بوده‌ است، باشد؛ يعني، امام‌ به‌ او مي‌فرمايد: <آنان، كساني‌ را دستگير مي‌كنند كه‌ در صدد قيام‌ باشند و چون‌ تو اهل‌ قيام‌ نيستي، بنابراين‌ ترسي‌ به‌ دل‌ راه‌ مده.>.40

دسته‌ي‌ پنجم‌ - جلوگيري‌ از همراهي‌ قيام‌ كنندگان‌

‌در اين‌ گروه، بخش‌ ديگري‌ از روايات‌ مطرح‌ مي‌شود كه‌ وظيفه‌ي‌ شيعيان‌ را در برخورد با قيام‌ كنندگان‌ در زمان‌ غيبت‌ امام‌ عصر،عليه‌السّلام، مشخّص‌ و معيّن‌ مي‌كند و آنان‌ را از همراهي‌ با قيام‌ كنندگان‌ قبل‌ از ظهورِ نشانه‌هاي‌ قيام‌ قائم، نهي‌ مي‌كند. به‌ عنوان‌ نمونه، روايتي‌ را به‌ نقل‌ عمر بن‌ حنظله، متذكّر مي‌شويم. امام‌ صادق،عليه‌السّلام، مي‌فرمايند:

<پنج‌ نشانه‌ قبل‌ از قيام‌ حضرت‌ قائم،عليه‌السّلام، وجود دارد: صيحه‌ (نداي‌ آسماني)؛ سفياني‌ (خروج‌ سفياني)؛ فرو رفتن‌ در زمين‌ (فرو رفتن‌ لشكر سفياني‌ در زمين‌ در مكاني‌ به‌ نام‌ بيدا)؛ كشته‌ شدن‌ نفس‌ زكيه‌ (شخصي‌ به‌ نام‌ نفس‌ زكيه، يا انساني‌ با تقوا كه‌ داراي‌ نفس‌ زكيه‌ است)؛ يماني‌ (خروج‌ يماني).>. عرض‌ كردم: فدايت‌ شوم! اگر يكي‌ از اهل‌ بيت‌ شما، قبل‌ از ظهور اين‌ نشانه‌ها خروج‌ كند، آيا وي‌ را همراهي‌ كنيم؟>. حضرت‌ فرمودند: <نه>.41

‌در احاديث‌ ديگري‌ مانند اين، قيام‌ و تلاش‌ براي‌ كنار زدن‌ حاكمان‌ ستمگر، متوقّف‌ به‌ فرا رسيدن‌ زمان‌ آن‌ شده‌ است. زمان‌ آن‌ هم‌ نه‌ به‌ تعيين‌ وقت، بلكه‌ به‌ بيان‌ نشانه‌هاي‌ ظهور، واگذار شده‌ است.

‌اين‌ تعليق، چه‌ به‌ سبب‌ شكست‌ كوشش‌هاي‌ قبل‌ از موعد و يا به‌ دليل‌ اين‌ كه‌ باعث‌ ضرر به‌ زندگي‌ شيعيان‌ و قيام‌ كنندگان‌ مي‌شود، باشد، نتيجه‌اش‌ اين‌ است‌ كه‌ قيام‌ در زمان‌ غيبت‌ حضرت‌ حجت،عليه‌السّلام، مشروعيّت‌ ندارد.

نقد و بررسي‌

‌آن‌ چه‌ در نقد اين‌ حديث‌ و همانند آن‌ بايد گفت، اين‌ است‌ كه‌ با دقّت‌ در مضمون‌ آن‌ها، مي‌يابيم‌ امام،عليه‌السّلام، همراهي‌ با خروج‌ و قيام‌ يكي‌ از سادات‌ را نهي‌ فرموده‌ است، و اين‌ نهي، نشانه‌ي‌ اين‌ مطلب‌ است‌ كه‌ اين‌گونه‌ احاديث، در مقام‌ بيان‌ نشانه‌هاي‌ ظهور حضرت‌ مهدي،عليه‌السّلام، و قيام‌ او است. امام‌ مي‌فرمايد، هر گاه‌ يكي‌ از سادات، قبل‌ از ظهور اين‌ علامت‌ها، قيام‌ كند، مهدي‌ موعود نيست. بنابراين، اين‌ حديث‌ نمي‌گويد، اگر مسلمانان‌ بتوانند ظالم‌ و طاغوت‌ را در هم‌ بشكنند، باز هم‌ اقدام‌ نكنند؛ زيرا، با اطلاق‌ ادلّه‌ي‌ جهاد، چنين‌ كاري‌ لازم‌ خواهد بود. اين‌ گونه‌ احاديث، قيامي‌ را كه‌ به‌ هدف‌ انجام‌ دادن‌ امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر و دفاع‌ از كيان‌ اسلام‌ نباشد، نكوهش‌ مي‌كند.42

‌از دريچه‌اي‌ ديگر، اين‌ روايت، قاعده‌ و قانون‌ عمومي‌ همه‌ي‌ قيام‌ها را بيان‌ نمي‌كند، بلكه‌ قيام‌ و همراهي‌ با منسوبان‌ به‌ رسول‌ خدا مثل‌ حسين‌ (صاحب‌ فخ) و محمّدبن‌ عبدالله‌ و مانند آن‌ دو را بيان‌ مي‌كند. قاعده، اين‌ است‌ كه‌ اگر اينان‌ خروج‌ كردند، شما همراهي‌ نكنيد. اين‌ فرمان، حتّي‌ شامل‌ ذريه‌ي‌ پيامبر در سال‌هاي‌ بسيار طولاني‌ بعد از صدور اين‌ روايت‌ نمي‌شود.43 بنابراين، اين‌ روايات، همانند دسته‌ي‌ قبل، با توجّه‌ به‌ زمان‌ ويژه‌ي‌ قيام‌ برخي‌ به‌ عنوان‌ <مهدي> صادر گشته‌ است.

‌دسته‌ي‌ ششم‌ - روايات‌ تقيّه‌

‌منكران‌ تلاش‌ براي‌ تشكيل‌ حكومت، به‌ روايات‌ تقيّه‌ نيز استدلال‌ كرده‌اند. آنان، از اين‌ احاديث، چنين‌ برداشت‌ كرده‌اند كه‌ تا فرا رسيدن‌ ظهور حضرت‌ حجت،عليه‌السّلام، زمان‌ ما، زمانِ تقيّه‌ است؛ چه‌ اين‌ كه‌ طيف‌ وسيعي‌ از روايات، به‌ مدح‌ تقيّه‌ مي‌پردازد و آن‌ را <احبّ الشيء عندالله> معرفي‌ مي‌كند.44 و نيز كسي‌ را كه‌ تقيّه‌ را رعايت‌ نكند، بي‌ايمان‌ و تقيّه‌ را روش‌ امامان‌ معصوم(عليهم‌السّلام) معرفي‌ مي‌كند،45 و به‌ گونه‌اي‌ دلالت‌ آميزتر اين‌ روايات، مؤ‌من‌ را هميشه‌ مجاهدي‌ مي‌دانند كه‌ در دولت‌ حق، با شمشير مجاهدت‌ مي‌كند و در دولت‌ باطل، با تقيّه‌ كردن،46 و برخي‌ ديگر تقيّه‌ را امري‌ لازم‌ و ضروري‌ و رعايت‌ آن‌ را تا قيام‌ حضرت‌ حجت،عليه‌السّلام، واجب‌ مي‌داند.47

‌نقد و بررسي‌

‌قبل‌ از بررسي‌ و نقد اين‌ دسته‌ از روايات، توجّه‌ به‌ اين‌ نكته‌ ضروري‌ است‌ كه‌ تقيّه‌ به‌ <زماني> و <موردي> تقسيم‌ مي‌شود. در تقيّه‌ي‌ زماني، عصر و زمان، زمان‌ تقيّه‌ است‌ و در طول‌ چنين‌ مدّتي، تقيّه، لازم‌ و ضروري‌ است. نتيجه‌ي‌ پذيرش‌ آن، تعطيل‌ حكومت‌ در عصر غيبت‌ است، ولي‌ اگر دليل‌ كافي‌ براي‌ اثبات‌ اين‌گونه‌ تقيّه‌اي‌ نباشد، به‌ قدرِ يقيني‌ آن، يعني‌ تقيه‌ي‌ موردي‌ بسنده‌ مي‌كنيم.48

‌نخست‌ بايد گفت، بسياري‌ از عالمان‌ شيعي، تقيّه‌ را تنها در فروع‌ جائز مي‌دانند همان‌گونه‌ كه‌ در بعضي‌ از موارد، تقيّه‌ واجب‌ است، در برخي‌ موارد ديگر، تقيّه‌ حرام‌ است. حضرت‌ امام،قدس‌ سرّه، در اين‌ باره‌ مي‌فرمايند:

<وگاهي‌ تقيّه‌ حرام‌ است. آن‌ وقتي‌ كه‌ انسان‌ ديد كه‌ دين‌ خدا در خطر است، نمي‌تواند تقيّه‌ كند. آن‌ وقت‌ هر چه‌ پيش‌ آيد، بايد برود. تقيّه، در فروع‌ است‌ و در اصول‌ نيست؛ زيرا، تقيّه‌ براي‌ حفظ‌ دين‌ است. جايي‌ كه‌ دين‌ در خطر است، جاي‌ تقيّه‌ نيست‌ و جايي‌ براي‌ سكوت‌ نيست.>49

‌با توجّه‌ به‌ عمل‌ و گفتار امامان‌ معصوم،عليهم‌السلام، و مفهوم‌ تقيّه، بايد گفت، تقيّه، به‌ طور مطلق، مورد امضاي‌ معصومان،عليهم‌السلام، نيست. بلكه‌ وابسته‌ به‌ شرايط‌ و موارد مختلف، حكمي‌ متفاوت‌ دارد‌ و در مواردي‌ كه‌ حفظ‌ اصل‌ و اصول‌ اسلام، وابسته‌ به‌ قيام‌ و شكستن‌ حصار تقيّه‌ است، بلكه‌ در مواردي‌ كه‌ امكان‌ پيروزي‌ و زمينه‌هاي‌ برقراري‌ عدالت‌ وجود دارد، جايي‌ براي‌ تقيّه‌ باقي‌ نخواهد ماند. تبلور چنين‌ برداشتي‌ در قيام‌هاي‌ صدر اسلام‌ تا كنون‌ نيز يافت‌ مي‌شود.

نقد كلي‌ روايات‌ نافي‌ مشروعيّت‌ قيام‌ و حكومت‌

‌آيات50 و روايات‌ مستقل51، آيات‌ و روايات‌ امر به‌ معروف‌ و نهي‌ از منكر52 و قيام‌ حضرت‌ سيدالشهداء،عليه‌السّلام، سخنان‌ آن‌ حضرت‌ درباره‌ي‌ قيام‌ و جنگ‌ در مقابل‌ ستمگران53 و قيام‌ و انقلاب‌ زيد بن‌ علي‌ كه‌ مورد تاءييد امامان‌ بوده‌ است،54 و تلاش‌ و جهاد حسين‌ بن‌ علي‌ فخ‌ كه‌ او نيز تمجيد معصومان‌ بوده‌ است، و عباراتي‌ از امامان،عليهم‌السلام، مبني‌ بر اين‌ كه‌ <اگر ما ياوراني‌ استوار داشتيم، قيام‌ مي‌كرديم>، و اطلاق‌ ادله‌ي‌ مجازات‌ كسي‌ كه‌ در مقابل‌ اسلام‌ مي‌ايستد و اطلاق‌ روايات‌ ضرورت‌ مبارزه‌ با اهل‌ گناه‌ و نكوهش‌ حاكمان‌ ستمگر و پيروي‌ از آنان55، و ادلّه‌ي‌ جهاد، همه‌ و همه، دلائلي‌ هستند در مقابل‌ اطلاقي‌ كه‌ ممكن‌ است‌ از روايات‌ نافي‌ قيام‌ در عصر غيبت‌ استفاده‌ شود. بنابراين، اين‌ ادله، با وسعتي‌ مثال‌ زدني، اين‌ نكته‌ را تاءكيد مي‌كنند كه‌ نه‌ تقيّه‌ي‌ زماني‌ است‌ و نه‌ تلاش‌ و قيام‌ به‌ طور مطلق‌ مذموم، بلكه‌ سرزنش‌ و نكوهش‌ قيام‌ يا به‌ دليل‌ تقيّه‌ي‌ امامان‌ معصوم،عليه‌السّلام، بوده‌ است‌ و يا به‌ دليل‌ خصوصيّت‌ مورد بوده‌ است. بنابراين، به‌ دست‌ آوردن‌ قاعده‌ي‌ كلّي‌ از آن‌ها براي‌ همه‌ي‌ زمان‌ها، صحيح‌ نخواهد بود.

نتيجه‌ و چكيده‌

‌در مجموع، پس‌ از بررسي‌ روايات، با مفاد ششگانه‌شان، روشن‌ مي‌شود كه‌ هيچ‌ يك‌ از اين‌ روايات‌ نمي‌تواند مشروعيّت‌ قيام‌ و حكومت‌ در عصر غيبت‌ را زير سؤ‌ال‌ ببرد، بلكه‌ اين‌ گونه‌ روايات، قيام‌هايي‌ را ممنوع‌ و محكوم‌ به‌ بطلان‌ مي‌داند، كه‌ داراي‌ شرايط‌ لازم‌ نيست‌ و يا به‌ خاطر اغراض‌ فاسد و اميال‌ و هواها و هوس‌ها انجام‌ مي‌شوند. در نتيجه، اگر قيامي‌ با شرايط‌ بيان‌ شده‌ در شرع، زير نظر امام‌ عادل‌ (فقيه) انجام‌ پذيرد و اهداف‌ و اغراض‌ آن‌ نيز بر اساس‌ شريعت‌ شكل‌ گرفته‌ باشد، زمينه‌ ساز قيام‌ حضرت‌ مهدي،عليه‌السّلام، خواهد بود و نه‌ اين‌ كه‌ نهي‌ نخواهد داشت، بلكه‌ در برخي‌ از موارد، تلاش‌ براي‌ برپايي‌ آن، واجب‌ خواهد بود.

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. نهج‌البلاغه، حكمت‌ 147.

2. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 37، حديث‌ 6. (چ‌ 20 جلدي)

3. حسين‌ نوري‌ طبرسي، مستدر الوسائل، ج‌ 2، ص‌ 248.

4. ع، باقي، شناخت‌ حزب‌ قاعدين، ص‌ 127، 129، 130، 131.

5. نمل: 36.

6. محمّدتقي‌ تستري، قاموس‌ الرجال، ج‌ 7، ص‌ 269 و 277.

7. حسينعلي‌ منتظري، دراسات‌ في ولايه‌الفقيه، ج‌ 1، ص‌ 237 و 243؛ و سيد محمّدحسين‌ حسيني‌ طهراني، ولايت‌ فقيه‌ در حكومت‌ اسلامي، صص‌ 75 - 76.

8. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 35، باب‌ 13، حديث‌ 1.

9. شيخ‌ طوسي، كتاب‌ الغيبه، ص‌ 171، حديث‌ 13.

10. بحارالا‌نوار، ج‌ 52، ص‌ 243؛ الغيبه، ص‌ 182، نعماني، حديث‌ 50.

11. ابن‌ ماجد، السنن، ج‌ 2، ص‌ 1366، حديث‌ 4082.

12. بحارالا‌نوار، ج‌ 57، ص‌ 216، باب‌ 36، حديث‌ 40.

13. صحيفه‌ي‌ امام، ج‌ 21، ص‌ 14.

14. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، باب‌ 6 و 13.

15. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 36، باب‌ 13، حديث‌ 2.

16. مقدمه صحيفه سجاديه، ‌شرح فيض‌الا‌سلا‌م (تهران، مركز نشر آثار فيض، 1375 ق ، ص 22 ) ثمّ قال‌ ابوعبدالله،عليه‌السّلام: <ما خرج‌ و لايخرج‌ منّا اءهل‌ البيت‌ اًلي‌ قيامِ قائمنا ليدفع‌ طلحاً او ينعش‌ حقّا الا اصطلمته‌ البليه‌ و كان‌ قيامه‌ زياده‌ في مكروهنا و شيعتنا>.

17. مستدر الوسائل، ج‌ 2، ص‌ 48، حديث‌ 6.

18. همان.

19. آيه‌الله‌ خوئي، معجم‌ رجال‌ الحديث، ج‌ 7، ص‌ 321 و 326.

20. كليني، اصول‌ كافي، ج‌ 2، ص‌ 242، حديث‌ 4.

21. سيد كاظم‌ حسيني‌ حائري، ولايه‌الا‌مر في عصر الغيبه، ص‌ 62 - 63.

22. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 36، ب‌ 13، حديث‌ 3.

23. شيخ‌ طوسي، الغيبه، ص‌ 103.

24. وسائل‌ الشيعه، ص‌ 40، حديث‌ 14، <اسكنوا ما سكنت‌ السماء من‌ النداء والا‌رض‌ من‌ الخسف‌ بالجيش، فاًن‌ كان‌ الا‌مر هكذا، و لم يكن ‏ خروج‌ ما سكنت‌ السماء والا‌رض‌ فما من‌ قائم‌ و ما من‌ خروج.>

25. معجم‌ رجال‌ الحديث، ج‌ 11، ص‌ 117؛ محمدبن‌ علي‌ بن‌ اردبيلي، جامع‌ الرواه، ج‌ 1، ص‌ 534.

26. همان، ص‌ 120.

27. همان، ج‌ 5، ص‌ 229.

28. ابراهيم‌ اميني، دادگستر جهان، ص‌ 285.

29. همان.

30. سيد كاظم‌ حائري، المرجعيه‌ والقياده، ص‌ 117 - 118.

31. عبدالله‌ مامقاني، تنقيح‌ المقال‌ في‌ علم‌ الرجال، ج‌ 2، ص‌ 8.

32. ابي‌ جعفر محمدبن‌ سيتوك‌ كليني، اصول‌ كافي، همان، ج‌ 2، ص‌ 242، حديث‌ 4.

33. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 37، باب‌ 13، حديث‌ 8 .

34. براي‌ آگاهي‌ بيش‌تر از شواهد زندگي‌ سدير به‌ دراسات‌ في‌ ولايه‌الفقيه، ج‌ 1، ص‌ 229 - 239 مراجعه‌ شود.

35. حبيب‌ الله‌ طاهري، تحقيق‌ پيرامون‌ ولايت‌ فقيه، ص‌ 256.

36. برگرفته‌ از تحليل‌ كتاب‌ دادگستر جهان، ص‌ 287.

37. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 36، باب‌ 13، حديث‌ 4: <والعنبره‌ علي‌ مَن‌ اءثارها؛ هلك المحاصير.>. قلت: <جعلت‌ فدا! و ماالمحاصير؟>. قال: <المستعجلون>.

38. همان، ص‌ 37، حديث‌ 5. به‌ همين‌ مضمون‌ است‌ احاديث‌ ص‌ 36، 38، 39، 41.

39. دراسات‌ في‌ ولايه‌الفقيه، ج‌ 1، ص‌ 233، 235؛ تحقيقي‌ پيرامون‌ ولايت‌ فقيه، ص‌ 275.

40. همان.

41. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 37، حديث‌ 7.

42. تحقيقي‌پيرامون‌ولايت‌فقيه،ص266؛ المرجعيّه‌والقياده،ص 119.

43. همان، ص‌ 119.

44. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 11، ص‌ 462، حديث‌ 14.

45. همان، ص‌ 460، حديث‌ 3؛ التقيه‌ في‌ الفكر الاسلامي، ص‌ 75 - 80.

46. همان، ص‌ 464، حديث‌ 19.

47. همان، ص‌ 466، حديث‌ 25.

48. شيخ‌ صدوق، الاعتقادات، ص‌ 108.

49. امام‌ خميني،صحيفه‌ي‌ نور، ج‌ 8، ص‌ 11، و ج‌ 20، ص‌ 338.

50. بقره: 251؛ حج: 40 - 41؛ حديد: 25؛ نساء: 60؛ شعراء: 151 - 152؛ نساء: 24.

51. شيخ‌ صدوق، خصال، ج‌ 1، ص‌ 206؛ نهج‌البلاغه، خطبه‌ي‌ قاصعه، (192)؛ وسائل‌الشيعه، ج‌ 18.

52. وسائل‌الشيعه، ج‌ 11، باب‌ 3، باب‌ الامر بالمعروف‌ والنهي‌ عن‌ المنكر.

53. ابوجعفر محمّدبن‌ جرير طبري، تاريخ‌ طبري، ج‌ 7، ص‌ 301.

54. شيخ‌ صدوق، عيون‌ اءخبارالرضا، ج‌ 1، ص‌ 252، حديث‌ 6.

55. وسائل‌ الشيعه، ج‌ 12، ص‌ 128، باب‌ 42، حديث‌ 2.